

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وختامِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» می فرماید:
لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.
علم به واسطه تعلّم نیست، بلکه نوری است که خداوند در قلب کسی قرار می دهد که بخواهد
از او دستگیری کند.

در جلسات قبل راجع به علم ظاهر و باطن، ارزش های مختلف مراتب علم ظاهر و کیفیت
تعامل آن با نفس انسان مطالبی عرض شد. همچنین پیرامون نحوه نزول علم از عالم علم مطلق و کیفیت
نزول اسم علیم که از اسماء کلیه و حسنای الهی است در همه مظاهر جزئیّه و متعینه عالم کثرت بر حسب
سعه و ظرفیت هر موجود، و چگونگی امکان هدایتگری علم و نور بودن آن، مطالبی مطرح گردید.

تدریجی بودن طی مراتب معنوی و استحاله طفره

نکته‌ای که قبلاً به آن اشاره شد و ان شاء الله در این جلسه به عنوان تتمه این فقره مطرح می‌گردد آن است که: در آیات قرآن اشاره شده است که رسیدن به مراتب کمال (به معنای تجرّد نفس و قطع علقه نسبت به عالم کثرات و میل به عالم ربوبی) دفعهٔ واحده و در یک مرحله انجام نمی‌گیرد؛ بلکه به گذشت زمان و طی مراتب نیاز دارد. گرچه ممکن است شخصی این مراحل را با سرعت بیشتر و دیگری با سرعت کمتری طی کند، ولی در عین حال برای عبور از یک مرتبه به مرتبه اعلی باید همه مراحل طی شود؛ زیرا «طفره» و عدم طی مراتب، محال می‌باشد؛ «طفره» یعنی شخصی دفعهٔ و یک‌باره از ابتدایی به دانشگاه برود که در نتیجه هیچ چیز نمی‌فهمد و استفاده‌ای نمی‌برد.

تشبیه مراتب کمالی به مراحل علوم ظاهری، در لزوم رعایت ضوابط

یک طفل دبستانی برای رسیدن به آخرین رتبه دانشگاهی باید دوره ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را طی کند. همان‌طور که برای علو و تعالی در فراگیری علوم ظاهری به ابزار و ادوات و استعداد و شرایط نیاز است، برای رسیدن به کمال نیز اینها لازم است. طفل دبستانی باید مشق شب بنویسد، تمرین کند و بازیگوشی را کنار بگذارد تا مراتب را یکی پس از دیگری طی کند و به نقطه اعلای مدارج علمی برسد.

باید به این نکته ظریف بسیار توجه داشت که در مراتب پایین علمی چندان فشاری به کودک وارد نمی‌کنند و بر او سخت نمی‌گیرند، اما هرچه بالاتر می‌رود زحمتش بیشتر می‌شود. در ابتدا «بابا آب داد» را هرطور بنویسد از او می‌پذیرند و مشکلی پیش نمی‌آید؛ فرضاً اگر «الف» را به طول چند سانتی متر بنویسد به او آفرین می‌گویند و نمره بیست هم می‌دهند، ولی در کلاس چهارم یا پنجم اگر دو میلی متر بر حد معمول «الف» اضافه شود، معلم او را تنبیه می‌کند. همین‌طور در دوره راهنمایی و دبیرستان سخت‌گیری‌ها بیشتر می‌شود تا اینکه هنگام رفتن به دانشگاه باید تمام

وقت را صرف مطالعه کند. تلویزیون تماشا کردن و مسافرت و تفریح، با یک دانشجوی مبرّز و کارآمد نمی‌سازد. اگر دانشجو واقعاً احاطه بر همه مراتب و جوانب علم را می‌خواهد، باید کتاب را از خود دور نکند، و سایر مطالبی که دیگران با آن سروکار دارند را کنار بگذارد؛ و آلا به نتیجه نمی‌رسد و نمی‌تواند آن‌طور که باید و شاید مرتبه عالی علمی را حیازت کند.

تناسب تکلیف انسان با رتبه معنوی او

همین‌طور خداوند متعال برای مراتب مختلف انسان تکالیف متفاوتی قرار داده و مشخص کرده است.

مرتبه اول: اکتفا به انجام تکالیف ظاهری و وصول به مراتب نازل بهشت

در مرتبه اول که مرتبه عوام است، انجام ندادن محرّمات ظاهری از شخص متوقع است و برای رسیدن به مطلوب همین مقدار کفایت می‌کند؛ مثلاً دزدی و شرب خمر نکند، تهمت نزند و کارهای زشت و ناپسند انجام ندهد. در این مرتبه، مطلوب آن است که شخص وارد آتش جهنم نشود، و با توجه به اعمال ظاهر و موافق شرع، مشمول شفاعت ائمه علیهم‌السلام و بزرگان واقع گردد و به مرتبه پایین بهشت (رسیدن به نعمت‌های حسی پروردگار مانند فواکه، اطعمه، اشربه، حورالعین، غلمان، اشجار و انهار) برسد، که ما اسم آن را «دوره ابتدایی» می‌گذاریم که شخص باید حدّ اقل سواد خواندن و نوشتن داشته باشد.

مرتبه دوم: انکشاف صور علمی پروردگار

مرتبه دوم آن است که انسان بتواند از صور علمی پروردگار که جنبه حسی ندارد استفاده کند. این صور، انکشاف حقایق علم پروردگار است به صورت؛

همان‌طور که در عالم خواب حقایقی به صورت و نه به جسم و حس برای شخص منکشف می‌شود و از آن لذت و استفاده می‌برد و وقتی از خواب بیدار می‌شود احساس انبساط و طراوت دارد.

مجرد بودن حقیقت لذت و ابتهاج

فرضاً کسی در خواب به حرم امام رضا علیه‌السلام وارد می‌شود و حضرت از او پذیرایی می‌کنند و مسئله‌ای را به او نشان می‌دهند؛ طراوت و لذتی که از این خواب برای او پیدا می‌شود دارای جنبه حسی نیست و فقط جنبه صوری دارد، چراکه لذت بردن انسان به جنبه خیال او بستگی دارد؛ زیرا جنبه مادی بدن فیزیکی و عنصری، مانع از احساس یک مطلب مجرد است.

سنخیت نداشتن علت ادراک لذت با امور مادی

من‌باب‌مثال، لذتی که شما از نگاه کردن به یک گل می‌برید، حاصل انعکاس شکل و شمایل و عطر آن در مغز و دماغ شما نیست. بازگشت نوری که به این شیء خارجی خورده است به چشم و قرینه شما وارد می‌شود و سپس تصویر آن در شبکه‌ی موجب مجموعه‌ای از فعل و انفعالات فیزیکی می‌گردد، و بعد به واسطه نقطه زرد که به آن ماکولا می‌گویند به مغز انتقال پیدا می‌کند و مغز صورت فیزیکی آن را در خود نگه می‌دارد؛ هیچ‌کدام از این مراحل، لذت نیست، بلکه تنها امری فیزیکی و مادی در عالم خارج تحقق پیدا کرده است.

همچنین در بویدن گل، شما در واقع هوایی را استشمام می‌کنید که با ذرات نامرئی تراوش شده از گل^۱ مخلوط شده است، سپس غدد حسّاس بینی آن ذرات را ضبط و به مغز منتقل می‌کنند؛ آن‌وقت شما عطر آن را احساس می‌کنید.

بازگشت علت ادراک لذات مادی به رابطه میان جسم و روح

رسیدن این عطر یا رنگ و شمایل خاص به مغز انسان یک مطلب مادی است، ولی احساس این شکل خاص و صورت زیبا و عطر بسیار دل‌نشینی که در گل قرار دارد مطلب دیگری است که به مغز مربوط نیست، بلکه به نفس مربوط می‌شود. کار مغز، واسطه‌گری برای انسان است و مسائل ظاهری و حسی را به نفس که مجرد است منتقل می‌کند و ارتباط بین نفس و ظاهر را برقرار می‌سازد؛ پس لذتی که از بویدن و تماشای یک گل زیبا حاصل می‌شود امری معنوی و مجرد است.

^۱ این ذرات به اندازه‌ای لطیف است که به چشم نمی‌آید و حس نمی‌شود، به طوری که اگر وسیله‌ی سنجش حسّاسی داشته باشیم (نظیر بعضی ترازوهای دقیق که حتی وزن یک نقطه جوهر بر صفحه کاغذ را نشان می‌دهند) متوجه می‌شویم به واسطه تراوش این ذرات وزن گل دائماً کاهش می‌یابد؛ لذا می‌بینید گل به تدریج پلاسیده و سپس خشک می‌شود.

بنابراین حتی لذات ظاهری دنیوی مانند غذا خوردن، بوییدن گل یا عطر و دیدن مناظر زیبا جنبه برزخی و مثالی دارد، زیرا اصلاً لذت امری مجرد است و مادی نیست. انسان خیال می‌کند مغز و دست او لذت برده است، باینکه دست به جز گوشت و استخوان چیزی نیست؛ یا گمان می‌کند بینی او عطر را استشمام کرده یا زبان طعم غذا را چشیده است، درحالی‌که این مثال اوست که طعم غذا را چشیده یا عطر را استشمام کرده و لذت برده است؛ موطن ماده (گل یا طبیعت زیبا) در خارج است و احساس لذت شما از آن، جنبه تجرّدی دارد و با خود طبیعت و گل متفاوت است.

مجرّد بودنِ علتِ ابتهاج حاصل از رؤیاهای شیرین

وقتی شما در عالم خواب امیرالمؤمنین یا امام زمان یا یک ولی الهی را می‌بینید، دیگر به بدنتان کاری ندارید؛ بلکه فقط همین صورت برای شما تمثیل پیدا می‌کند و

وقتی از خواب برمی خیزید حالت شغف و انبساطی احساس می کنید که قبل از آن نداشتید. باینکه مسئله‌ای حسی برای شما در خواب پیدا نشده، صرف ادراک این صورت موجب نشاط شماست، و باید هم این طور باشد؛ زیرا اصل لذت، امری مادی نیست؛ بنابراین آنچه در عالم خواب اتفاق می افتد، مسئله‌ای غیرعادی نیست و کاملاً طبیعی می باشد.

مرتبۀ سوم: ادراک معانی

حال اگر شما امام علیه السلام یا بزرگی را در خواب ببینید و غیر از صورتی که از همنشینی با آن احساس لذت می کنید حالتی از او به شما سرایت کند که قابل توصیف نباشد، در آن مرتبۀ ادراک آن معنی حالت و شغفی را به وجود آورده است که با دیدن صورت پیدا نمی شود، بلکه مرتبۀ بسیار بالاتری است.

مرتبۀ اعلی: ادراک علوم از ذات پروردگار بدون وساطت ماسوی الله

اینها مراتب مختلفی است؛ همین طور به جایی می رسد که اصلاً از حدّ گفتن و بیان مسئله خارج است! روایت ذیل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همین مطلب اشاره دارد؛ حضرت می فرمایند:

شرح روایت نبوی «لی مع الله حالاتٌ لا یسَعُها مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ و لا نبی مُرْسَلٌ»

لی مع الله حالاتٌ لا یسَعُها مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ و لا نبی مُرْسَلٌ.^۱

«من با خداوند متعال حالاتی دارم که نه ملک مقربى تحمل آنها را دارد و نه پیامبر مرسلی

می تواند چنین حالاتی را ادراک کند.»

^۱ مرآة العقول، ج ۱۵، ص ۴۶۹؛ روضة المتقین، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰؛ جامع الأسرار، ص ۲۷ (با قدری اختلاف در تمامی مصادر).

عجز جبرئیل امین از تحمل مقام علم اطلاقی رسول خدا

این چه حالی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ادراک می کند اما جبرائیل و امثال او از تحمل آن عاجزند؟! با توجه به اینکه جبرائیل امین ملکی است که علم را از مقام اطلاق به همه عوالم ربوبی از جمله عالم ناسوت و ملک تنزل می دهد.

حصول مراتب مختلف علم برای ماسوی به واسطه افاضه جبرئیل امین

بعضی از مخترعین می گویند: «ما برای اکتشاف و اختراع نمی توانیم به نکته و لمّ مطلب برسیم الا اینکه یک دفعه در وجود خود جرقه ای احساس می کنیم که ما را به مطالب دیگری سوق می دهد!»^۱ این مطلب در همه افراد و تمام حالات وجود دارد؛ من باب مثال پزشک بسیار متخصص و حاذقی با وجود تحقیق و تفحص در معاینات بالینی و امثال ذلک، نمی تواند به حقیقت مطلب برسد اما ناگهان جرقه ای به ذهنش می زند و او را به راه حلّ آن مرض و ناراحتی می رساند. همچنین هنگامی که علماء و فقهاء در استنباط احکام شرعی به روایاتی متعارض می رسند که از جمع بین آنها ناتوان اند، ناگهان با جرقه ای در ذهن آنها تمام روایات متعارضه به روایات متوافقه تبدیل می شوند و با رفع تعارض به نتیجه می رسند.

واضح است که انسان مطلبی را که در حین تکاپو و کنکاش رسیدن به مطلوب به ذهنش می رسد، از قبل نمی دانسته است؛ و الاّ به دنبال آن نمی گشت، و هنگام حلّ معادله، «فهمیدم» نمی گفت. جرقه ای که باعث فهمیدن مطلب می شود، علمی است که جبرائیل از مقام علم در نفس افراد قرار می دهد.

از امثال این کمترین مراتب متصور تا بالاترین مراتب غیر قابل تصور معرفت

^۱ رجوع شود به افق وحی، ص ۱۷۷.

الهی را که این ملک مقرب خداوند برای انبیاء و اولیاء می آورد، همه از مصادیق نزول مراتب علم است. به عبارتی، علم مطلق پروردگار در ظرف جناب جبرائیل تمام عوالم ربوبی را زیر چتر و پر خود قرار می دهد.

تمثّل احاطه علمی جبرئیل برای رسول خدا در هنگام نزول سوره علق

وقتی که آیه (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)^۱ بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد، حضرت می خواستند بدانند چه کسی این معنی را بر قلب و نفس ایشان نازل کرده است؛ در این هنگام جبرائیل را می بینند که بالهای^۲ خود را گشوده و یک بال او شرق و بال دیگر غرب عوالم پروردگار را فراگرفته است.^۳ و^۴ در اینجا تنها عالم ماده مراد نیست، که در قبال سایر عوالم مانند تار عنکبوتی می ماند؛ بلکه جبرئیل بر تمام عوالم علوی از جمله عقول، نفوس مجرد، ملائکه و جنّ و انس احاطه علی و علمی دارد و با این اشراف خود آنها را از رزق و علم اشراف می کند. لذا حضرت می فرمایند:

دیدم که جبرئیل نه تنها برای من وحی آورده است، بلکه تمام عوالم ربوبی پروردگار تحت احاطه و اشراف علمی او قرار دارد.

اشراف جبرئیل بر تمام مراتب وحی انبیاء

یعنی همان طور که هیچ نقطه ای از دست انسان برای او مجهول نیست، تمام مراتب نیز تحت اشراف جبرائیل می باشد و اوست که بر پیغمبر اکرم، حضرت ابراهیم و سایر انبیاء تمام مراتب علم و وحی را افاضه می نماید.

^۱ سوره علق (۹۶) آیه ۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:

« بخوان به اسم پروردگارت، آن که آفریده است. »

^۲ منظور از بال و پر احاطه علمی و وجودی است.

^۳ افق وحی، ص ۵۲۷:

« جبرائیل در یک زمان خود را به صورتی دارای ششصد بال، و در زمان دیگر به صورتی بشری و در شمایل « دحیه کلبی » درمی آورد، و در جایی دیگر به صورت ملکی با شش بال و در مورد دیگر با دو بال؛ در حالی که همه اینها درست و هیچ کدام اینها نیست؛ زیرا جبرائیل وجودی مجرد از صورت و ماده است و در هویت ذات خود و کینونت نفس خود حقیقتی است نوریّه و علمیه که صورت بر نمی دارد و در معراج، آن هم در مراتب عالیّه و بالای آن، دیگر پیامبر او را با دو بال نمی بیند، بلکه به صورت حقیقتی مجرد و علمی ادراک می کند که همان ماهیت و هویت خود اوست. »

^۴ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

نقصان جبرئیل نسبت به رسول خدا در دو جنبه ذات و آثار آن

با وجود این مطالب، پیغمبر می فرماید: «میان من و پروردگار حالاتی است که جبرئیل پر

می سوزاند.»

اگر یک سر موی برتر پرم *** فروغ تجلی بسوزد پرم^۱

یعنی پیامبر اکرم حائز مرتبه‌ای از مقام علمی اطلاق‌ی پروردگار است که جبرئیل امین را تاب تحمل آن نیست؛ به عبارتی جبرئیل در مقام محدودیت ذات به نحوی است که بیش از این مقدار مقام علم، رزق و حیات را نمی‌تواند تحمل کند.

فرمایش پیغمبر که «من با پروردگار حالاتی دارم که هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی تحمل آن را ندارد» را می‌توان از دو جنبه برداشت نمود:

جنبه ذات؛ بدین معنی که ذات و عین ثابت رسول خدا از نقطه نظر سعه وجودی و مرتبه کمالی از مرتبه ذات و تعیین وجود جبرئیل بالاتر است؛ همان‌گونه که انسان به لحاظ ذات خود بر ذات حیوان، و ذات حیوان بر ذات نبات و جماد شرافت دارد. اما این جنبه مقصود کلام پیامبر نمی‌باشد.

^۱ بوستان سعدی، دیباچه.

امکان وصول امت پیامبر به مرتبه علم اطلاقی باتوجه به روایت «لی مع الله حالات»

«...»

جنبه آثار ذات؛ به معنای مدرکات ذات و نحوه تعلق و ادراک آن از مبدأ فیاض، صرف نظر از خود ذات و عین ثابت؛ که این معنای مراد حضرت است؛ یعنی: کیفیت ردّ و بدل شدن اطلاعات و نحوه معلومات و علمی که برای پیامبر پدید می آید، همان ارتباط رسول خدا بدون وساطت ملائکه مقرب با پروردگار است که این مقام لا یدرک و لا یوصف، امکان ندارد برای جبرئیل با وجود دارا بودن مقام وحی و افاضه علم حاصل گردد. در این عبارت رسول الله می خواهد بفرماید شما که امت من هستید نیز می توانید به این مقام برسید!

کلام مرحوم حاج سید هاشم حدّاد پیرامون صحبت در عظمت جبرائیل

باتوجه به این مطالب، وجه اعتراض مرحوم حدّاد به افرادی که از مقام جبرائیل و کیفیت عروج و نزول او بر انبیاء سخن می گفتند، روشن می شود. در این رابطه مرحوم والد نقل می کردند که: روزی به اتفاق مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه و سایر رفقا و احبّه در منزل یکی از دوستان در کاظمین جمع بودیم؛ صحبت از عروج مقام حضرت جبرائیل به عالم وحی و کیفیت نزول آن به قلوب انبیاء و رسل الهی و انتقال حقایق علمی از حقیقت کلیه آن به نفوس جزئیه بشریه و قدرت و قوّت و اشراف او بر همه علوم و صور کلیه و جزئیه حقیقت علمیه حضرت حق جلّ و علا بود، و در این زمینه هرکس مطابق با فهم و ادراک خود مطلب را بسط و گسترش داده و اعجاب خود را از این مسئله ابراز می داشت. مرحوم حدّاد که مدتی ساکت نشسته و این کلمات را گوش می کردند، پس از مدتی سر برداشتند و با لحنی جدی که حکایت از حقیقتی بس شگفت و عمیق و عالی و راقی می کرد، فرمودند: «این چه بحثی است که شما دارید از علو»

درجات و مقامات و سعه وجودی حضرت جبرائیل می‌کنید؟! ما در مقام و مرتبه‌ای هستیم که ابداً جبرائیل را قدرت و قوت بر تصور آن مقام و حقایق وجودی آنجا نیست، و چرا خود را متوقف بر صعود و نزول ملائکه نموده‌اید؟! بیایید ببینید که بالاتر از آن چه خبر است! جایی که هزارها مانند جبرائیل قدرت بر وصول به آن را ندارند و در مادون آن مقام متوقف می‌مانند. سالک که نباید خود را به مادون ذات تنزل دهد و از اشراب ماء معین آن حقیقت خود را محروم نماید و به حقایق مادون حقیقت خود که همان ذات حضرت حق است خود را سرگرم نماید و عمر خود را بیهوده بگذراند.»^۱

مقصود مرحوم حدّاد از اعتراض به سخن گفتن پیرامون مقام جبرائیل امین

قصد مرحوم حدّاد از این کلام مزاح نیست؛ ایشان می‌خواهد دو مطلب را تذکر دهد:

مطلب اول: وقتی خداوند متعال در شما استعدادی قرار داده است که می‌توانید به چنین مرتبه‌ای برسید، چرا وقت و عمر و مجالس خود را صرف صحبت در تعینات او می‌کنید و به خود او نمی‌پردازید؟! چرا درباره ذات، صفات جمالیه و جلالیه بدون وساطت او و حقایق که بلاواسطه از او منشعب می‌شود و انسان را یکپارچه به سوی خود می‌کشاند و از همه تعینات منقطع می‌کند، صحبت نمی‌کنید؟!

مطلب دوم: ای بیچارگانی که راه را گم کرده‌اید! وجود مرا که اینجا در کنار شما نشسته‌ام غنیمت بدانید. من حدّاد در وضعیتی به سر می‌برم که جبرئیل نمی‌تواند به آنجا راه پیدا کند، آن وقت شما نزد من از جبرئیل و امثال او صحبت می‌کنید؟!

حکایت انصراف توجه شاگردان مرحوم قاضی از ایشان در هنگام مشاهده تصاویر

استاد

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۶.

مرحوم والد رضوان الله عليه به نقل از آقای حاج شیخ عباس قوچانی رحمة الله عليه می فرمودند:

شخصی تعدادی از عکس‌های مرحوم قاضی را به جلسه ذکر ایشان آورده بود؛ ناگهان شاگردان ایشان برای به دست آوردن عکس‌ها شروع به دعوا کردند! آن شخص عکس‌ها را به اتاق دیگری برد و همه آنها نیز به آن اتاق رفتند. در این حال مرحوم قاضی باخنده فرمودند: «مرا که اینجا نشسته‌ام رها کرده‌اند و به دنبال عکس من می‌روند!»

بازماندن از حقیقت، نتیجه توقف در صورت استاد

کلام مرحوم قاضی بسیار دقیق است؛ این عمل شاگردان و سلاک سبب توقف در صورت استاد و بازماندن از حقیقت اوست.

حکایت طلب استغفار ابابکر و عمر از مالک بن نویره در حضور رسول خدا

این قضیه بلا تشبیه مانند داستان تشرّف مالک بن نویره^۱ به خدمت رسول

^۱ امام شناسی، ج ۲، ص ۶۲:

«باری، چون رسول خدا مالک را برای جمع‌آوری صدقات و زکوات قوم خود مأمور کرده بودند، چون بعد از رسول خدا به مدینه آمد و خلافت را بر خلاف نصّ رسول خدا و وصیتی که به او نموده بودند به دست ابوبکر دید، چون به قوم خود برگشت از فرستادن صدقات به نزد ابوبکر خودداری نمود و صدقات را بین قوم خود تفریق نمود. گوید:

فَقُلْتُ خُذُوا أَمْوَالَكُمْ غَيْرَ خَائِفٍ وَلَا نَاطِرٍ فِيمَا يَجِيءُ مِنَ الْغَدِ

فَإِنْ قَامَ بِالدِّينِ الْمُحَوَّقِ قَائِمٌ أَطَعْنَا وَقُلْنَا لِلدِّينِ دِينَ مُحَمَّدٍ

مالک گوید: "من به قوم خود گفتم: اموال خود را که صدقات باشد پس بگیرید و هیچ ترس نداشته باشید و نه انتظار گزندی که فردا به شما برسد. سپس اگر به این دین مخلوط شده با کثافات، صاحب اصلی آن قیام کرد، ما اطاعت نموده و زکات خود را پرداخته و می‌گوییم که دین، دین محمد است."

ابوبکر، خالد بن ولید را مأمور نمود که بال لشکری به بطاح* بروند و با افرادی که بر خورد می‌کنند اذان بگویند و اقامه نماز کنند. اگر آنان نیز اذان گفتند و اقامه نماز کردند با آنها جنگ نکنند و در این حال از آنها فقط زکات طلب کنند و اگر ندادند فقط به غارت اموال آنها پردازند و کسی را نکشند، و اگر از اذان و نماز خودداری کردند آنها را بکشند چه به آتش زدند باشد و چه به غیر از آن.

در لشکر خالد بن ولید، ابوقتاده که اسمش حارث بود و عبدالله بن عمر نیز بودند. لشکر خالد چون به بطاح رسید کسی را نیافت و لشکر در تاریکی شب بر بنی ربیع که اقوام مالک بودند شبیخون زده و آنها را در تحت مراقبت گرفتند؛ مالک و سایر اقوامش با خود سلاح برداشتند. خالد و همراهانش گفتند: "چرا سلاح برداشتید؟" آنها گفتند: "شما چرا سلاح برداشته‌اید؟" اینها گفتند: "ما مسلمانیم و تعدی نمی‌کنیم." آنها گفتند: "ما نیز مسلمانیم." اینها گفتند: "اگر مسلمانید سلاح

خود را کنار بگذارید، ما نماز می‌خوانیم شما هم نماز بخوانید. " آنها سلاح خود را برداشته و نماز خواندند. در این حال خالد دستور داد همه را اسیر نموده و گردن بزنند. مالک بن نویره گفت: " چرا ما را می‌کشید؟ ما مسلمانیم. " قتاده و عبدالله بن عمر گفتند: " ای خالد، دست از کشتن مالک بدار، او مسلمان است ما نماز او را دیدیم. " خالد گفت: " باید کشته شود. " بین قتاده و خالد سخن بالا گرفت و قتاده عهد کرد با خدا که دیگر در لشگری که خالد بن ولید است نرود و تحت لوای او نباشد.

مالک گفت: " ای خالد تو مرا به نزد ابوبکر ببر خود در موضوع ما حکم شود. " خالد گفت: " ابدأ تو را مهلت نمی‌دهم. " چشم خالد که به زوجه مالک افتاده و نام او ام‌تمیم بود و در غایت حسن و جمال بود، دل او را ربوده و قصد زنا با او داشت و کشتن مالک را مقدمه وصول به این مقصد قرار می‌داد. مالک در حضور خالد به زنش گفت: " تو مرا به کشتن دادی و من در راه غیرت و حفظ ناموس باید کشته شوم. " بالاخره آنچه مالک گفت در دل خالد اثری نکرد؛ مالک گفت: " ای خالد تو برای انجام مأموریت دیگری آمده‌ای که جرم ما از آن بسیار کوچکتر است. "

خالد دستور داد به ضرار بن ازور که گردن مالک را بزند؛ او مالک را صبراً کشت، و همان شب خالد با زوجه مالک (ام‌تمیم) همبستر شد و دستور داد سرهای کشتگان را به جای سه پایه زیر دیگ‌های غذای خود گذاردند و آتش افروختند. مالک سر بزرگی داشت و بسیار پرمو بود؛ قبل از آنکه آتش او را گداخته کند، به واسطه سوختن موهای فراوان، غذا به جوش آمد و آماده شد. خالد دستور داد تمام زن‌ها را به عنوان اسارت به مدینه حمل دادند و تمام اموال آنان را غارت نمود.

این قضیه بر مسلمین بسیار گران آمد. عمر به نزد ابابکر آمده، گفت: " خالد مردم مسلمان را کشته، مالک بن نویره را کشته است و با زن مسلمان همبستر شده، و اموال مسلمین را غارت کرده، باید او را قصاص کنی و حد زنا بر او جاری کنی. " چون خالد به مسجد مدینه داخل شد، قبایی در بدن داشت که مملو از آهن و تیر بود و عمامه‌ای بر سر انداخت که چوبه‌های تیر را در آن فروبرده بود. عمر چون چشمش به خالد افتاد، برخاست و چوب‌های تیر را از عمامه او بیرون آورده و همه را شکست و گفت: " الان تو را می‌کشم و رجم خواهم نمود؛ مرد مسلمان را کشتی و با زن او (زن مسلمان) همخوابگی نمودی؟! " خالد هیچ نمی‌گفت، چون احتمال می‌داد این نحو تغییر عمر ناشی از میل و رغبت ابوبکر باشد. چون خالد به ابوبکر وارد شد و مذاکراتی با هم نمودند، از جمله آنکه گفت: " علت کشتن من مالک را این بود که درباره تو چنین و چنان می‌گفت. " و معتذر بود که: " مالک قال لخالل و هو یراجعہ: ما إخال صاحبکم إلاً و قد کان یقول کذا و کذا. " می‌گوید: " مالک به من گفت: من از صاحب شما ابوبکر کناره‌گیری نکردم مگر به علت آنکه چنین و چنان می‌گفت. " خالد در جواب او گفت: " أو ما تعدُّه لک صاحباً؛ آیا تو ابوبکر را صاحب خودت نمی‌شناسی؟! " فلذا امر کردم گردن او را زدند.

ابوبکر خالد را تبرئه نمود. خالد از نزد ابوبکر خوشحال بیرون آمد. عمر به نزد ابوبکر رفت و گفت: " خالد زنا کرده، او را حد بزن. " ابوبکر گفت: " لا، لِأَنَّهُ تَأَوَّلَ فَأَخْطَأَ؛ نه، چون او در کار مالک تأویل نموده و اشتباه کرده است. " عمر گفت: " مرد مسلمان را کشته است، او را بکش! " ابوبکر گفت: " لا، أَنَّهُ تَأَوَّلَ فَأَخْطَأَ؛ نه، او تأویل کرده و در قتل مالک اشتباه کرده است. " سپس گفت: " ای عمر، ما کنتُ لِأَعْمِدَ سَيْفًا سَلَّهُ اللهُ عَلَیْهِمْ. " عمر گفت: " ای ابوبکر، او را از منصب خود معزول گردان. " ابوبکر در پاسخ گفت: " لا أَعْمِدُ سَيْفًا شَهَرَهُ اللهُ عَلَی الْکُفَّارِ؛ من شمشیری را که خدا به روی کفار ظاهر نموده

خداست که در اینجا فقط از باب مثال عرض می‌شود:

برابن‌عازب نقل می‌کند: وقتی در محضر رسول خدا نشسته بودیم و بعضی از اصحاب نیز حضور داشتند و رؤسای بنی تمیم که یکی از آنان مالک بن نویره بود خدمت رسول خدا مشرف شدند و مالک گفت: «بیاوز مرا که ایمان چیست.»

حضرت رسول الله در پاسخ او گفتند: «ایمان آن است که شهادت به لا اله الا الله و رسالت من از جانب خدا بدهی، و نمازهای پنج‌گانه را ادا کنی، و روزه ماه رمضان به جای آری، و زکات بدهی، و حج خانه خدا به جا آوری، و وصی مرا نیز دوست بداری (و به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کردند) و خون ناحق نریزی، و دزدی نکنی، و خیانت ننمایی، و مال یتیم را نخوری، و مسکر نیاشامی، و به دستورات و قوانین من ایمان بیاوری، و حلال مرا حلال و حرام مرا حرام بدانی، و حقوقی را که ضعیف و قوی و کبیر و صغیر بر تو دارند ادا کنی.» و یکایک از دستورات را حضرت برای او شمردند ... مالک بسیار شاد شد و از غایت نشاط، دامن‌کشان و با کمال شغف و حالت استغنا از خدمت پیامبر بیرون آمد و می‌گفت: «به‌خدای کعبه سوگند که ایمان را آموختم.» و چون از نظر رسول الله دور شد، حضرت فرمودند: «کسی که دوست دارد به مردی از مردان بهشت نظر بیفکند، به این مرد نظر کند.» ابوبکر و عمر گفتند: «به چه شخصی اشاره می‌کنید ای رسول خدا؟» حضرت سر را به زیر انداختند. پس آن دو باشتاب حرکت کردند تا به او رسیدند و به او گفتند: «از جانب خدا و رسولش بشارت به بهشت داده شده‌ای!» مالک گفت: «خداوند متعال بشارت شما را نیکو گرداند اگر از افرادی باشید که به آنچه من شهادت دادم شهادت می‌دهند؛ چراکه آنچه رسول خدا صلی

در غلاف فرو نمی‌برم.»

برادر مالک، متمم بن نویره به مدینه آمد و از ابوبکر طلب خون برادر خود مالک را نمود و اسراء را طلب کرد. ابوبکر دستور داد اسراء را برگردانند. عمر به ابوبکر اصرار و الحاح نمود که خالد را عزل کند و گفت که: «إِنَّ فِي سَيْفِهِ رَهَقًا؛ در شمشیر خالد تعدی و تجاوز و خون به ناحق ریختن است.» ابوبکر گفت: «لا، یا عمر! لم أكن لأشيم سيفاً سألَهُ اللهُ عَلَى الكافرين؛ نه ای عمر، من در غلاف نمی‌کنم شمشیر برآنی را که خدا بر کافران از غلاف بیرون کشیده است.» (* بطاح: آبی است در دیار اسدبن خزیمه.)

اللّٰه عليه و آله و سلم به من آموخت شما نیز دانستید. و اگر چنین افرادی نیستید خداوند بشارت شما را نیکو نگرداند.»

ابوبکر گفت: «این حرف را زن؛ من پدر عایشه زوجه رسول خدا هستم!» مالک گفت: «گفتم آن را؛ حاجت شما چیست؟»

گفتند: «تو از اهل بهشت هستی برای ما استغفار کن!»

گفت: «خدا شما را نیامرزد. رسول خدا صاحب شفاعت را رها کرده و از من می خواهید برایتان استغفار کنم؟!» پس آنها در حالی که آثار حزن و اندوه در چهره هایشان هویدا بود، برگشتند. وقتی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن دو را دیدند باتبسم فرمودند: «آیا از حق غضب می کنید؟!» باری، مرحوم حدّاد می خواهند بفرمایند اکنون که چنین وجودی در دسترس است که جبرئیل قدرت راه یافتن به مرتبه او را ندارد، قدر او را بدانید و پا در آنجا بگذارید و حال که از او کارهای بزرگ و والا برمی آید، کارهای کم را به او واگذار نکنید. مانند اینکه رئیس بانک به شما بگوید هر مقدار پول بخواهید من در اختیارتان می گذارم، اما شما از او مبلغ بسیار ناچیزی تقاضا کنید. او می گوید اگر خزانه بانک را هم طلب می کردی در اختیارت قرار می دادم، ولی تو خود از ما چنین خواستی.

صحبت در این است که وصول به مراتب بالا نیازمند وسائط است. برای رسیدن به آن مراتب، اجتناب از گناهانی نظیر زنا، شرب خمر، دزدی، دروغ و سوء ظنّ به برادر مؤمن، و انجام حسناتی مانند برادر دانستن همه مردم و کمک به آنها کافی نیست؛ زیرا همه اینها برای مراتب پایین است. در مراتب بالاتر، قضیه مشکل تر و مهم تر است و انسان اصلاً نباید خود را ببیند تا اینکه بخواهد در قبال مشیت و تقدیر الهی عرض اندام کند و میان پذیرش یا عدم پذیرش آن مردّد باشد. در آنجا عبودیت محضه و به حساب نیابردن خود و در کلّ عالم یک حقیقت را دیدن و به مقتضای آن عمل کردن را از انسان می خواهند.

ادراک کیفیت صعود به مراتب بالاتر سلوک، مصداق نور علم

همان‌طور که قبلاً گذشت^۱ آیات قرآن نیز ناظر بر این مسئله است که هر مقدار انسان در مرتبه پایین عملکرد بهتری داشته باشد، به مرتبه بالاتر راه پیدا می‌کند.

با توجه به این نکته،

إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَّنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ؛

«همانا علم نوری است که خداوند تبارک و تعالی در قلب کسی می‌اندازد که بخواهد او را هدایت کند» یعنی در صورتی که بتواند از عهده مراتب پایین برآید، خداوند کیفیت راهیابی به مراتب بالا را در قلب او قرار می‌دهد.

مطالب این مجلس به‌عنوان خاتمه شرح این فقره عرض شد و ان‌شاء‌الله از جلسه آینده به ادامه حدیث «عنوان بصری» می‌پردازیم.

امیدواریم که خداوند متعال به قصور و تقصیر و جهل ما ننگرد، و با عمیمیت و وسعت لطف و عنایت مراتب ربوبی خود، ما را نیز مشمول نعماتی که برای بزرگان و اولیاء در نظر گرفته است قرار دهد.

^۱ رجوع شود به عنوان بصری، ج ۲، ص ۱۸۱ و ۲۶۶.